

تحلیل تاریخی کارکرد حس مکان در ایجاد و تداوم هویت ایرانی

رضا بیگدلو*

E-mail: bigdelor@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۲/۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۳

چکیده

مؤلفه‌های هویت‌بخش انسانی در سه حوزه فرد، محیط و تعامل بین این دو حوزه مورد بررسی و نظریه‌پردازی قرار گرفته است. محیط/مکان/سرزمین به‌عنوان یک مؤلفه مهم در هویت‌بخشی فردی و اجتماعی - ملی، عامل مؤثری است که از دیرباز در برساختن هویت فردی و اجتماعی تأثیرگذار بوده است. این مقاله بر مبنای نظریه حس مکان و تأثیر آن بر هویت‌بخشی اجتماعی - ملی، با روش تحلیل تاریخی بر آن است که میزان و کیفیت آگاهی ایرانیان از حس مکان و چگونگی تداوم آن را بررسی کند. یافته‌های پژوهش آن است ایرانیان ساکنان کشوری بوده‌اند که دارای سرحدات مشخصی است و آنان همواره ایران را در موقعیت کانونی و دیگر سرزمین‌ها را در موقعیت حاشیه‌ای ترسیم و توصیف کرده‌اند و به این ترتیب آنان «حس مکانی» نیرومندی نسبت به سرزمین ایران داشته‌اند و این حس مکانی در تداوم هویت ایرانی به نحو بارزی ایفای نقش کرده است.

کلید واژه‌ها: هویت، جغرافیا، حس مکان، ایران، ایرانشهر.



مقدمه

مفهوم حس مکان از مفاهیم بین‌رشته‌ای است که در علوم‌ی چون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، معماری و جغرافیا مورد مطالعه قرار می‌گیرد. با این حال توجه به تعلقات مکانی از پیشینه‌ای تاریخی برخوردار است. گوته، شاعر شهیر آلمانی در یکی از اشعارش می‌گوید «مزرعه، جنگل و باغ، برای من صرفاً فضا بودند تا این‌که تو عشق من، آنها را به مکان مبدل کردی» (شولتز، ۱۳۹۳: ۵۲). هرچند احساسات ناسیونالیستی امروز و تعلق به واحد سرزمینی در قالب دولت - ملت را نمی‌توان بر دوران پیشامدرن اطلاق کرد، با این حال برخی از ملت‌های تاریخی چون چین، مصر، فرانسه و ایران، تعلق خاطر خود را نسبت به سرزمینشان به شکل‌های مختلف نشان داده و این حس تعلقات سرزمینی را طی دوره‌های مختلف حفظ کرده‌اند. در سده گذشته برخی از صاحب‌نظران به دنبال تدوین نظامی بودند که همانندی و تشابه مناطق مختلف جهان را اثبات کنند، اما امروزه پذیرفته‌اند که هیچ منطقه‌ای در جهان نمی‌تواند کاملاً به منطقه دیگری شبیه باشد و در نتیجه هر منطقه‌ای خاص، ویژه و منحصر به فرد است. عناصر طبیعی، ریخت‌نگاری، اقلیم و منابع که الگوی خاص منطقه‌ای را شکل می‌دهند، یک عامل مؤثر در تکامل و گسترش جامعه انسانی است. از سوی دیگر برخی مناطق جهان به خاطر برخورداری از الگویی خاص از فرهنگ انسانی متمایز شده و به خاطر تأثیر و تأثرات محیط و انسان، یک فرهنگ اجتماعی و سیاسی خاص خود را پدید آورده‌اند (فیشر، ۱۳۹۲: ۸۷۵ و ۸۸۳). به دنبال یکجانشینی ملت‌ها در عصر باستان وزندگی درازمدت در یک واحد سرزمینی، وابستگی زندگی افراد اجتماع به آن سرزمین و لزوم دفاع از حملات و تهاجمات بیگانگان، تعلق خاطر نسبت به آن واحد جغرافیایی پدید آمده که در اسطوره‌ها و منابع تاریخی و جغرافیایی به‌جا مانده است. تعلق خاطر که با حس مکان می‌توان آن را تعبیر و تفسیر کرد. این حس مکانی به تعبیر امروزه یکی از عوامل همبستگی و انسجام‌بخشی و استمرار هویت فردی و اجتماعی این ملت‌ها بوده است. این احساس یک احساس سیاسی - اجتماعی مشترکی بود که کشور و مردمان آن را در یک عامل هویت‌بخش مشترک و از کشورهای دیگر متمایز و متفاوت می‌کرد. این واحد قلمروی هرچند در طول قرون و ادوار تاریخی دچار تغییر شده و مرزهای آن پس‌وپیش شده است، اما دست‌کم به‌عنوان یک منطقه فرهنگی موجودیت مشخص خود را حفظ کرده است. حس مکان به ادراک ذهنی مردم از محیط و احساسات کم‌وبیش آگاهانه آنها از محیط اطلاق می‌شود که شخص را در ارتباطی درونی با محیط قرار داده،

به طوری که فهم و احساس فرد با زمینه معنایی محیط پیوند خورده و یکپارچه می شود. این حس عاملی است که موجب تبدیل فضای جغرافیای طبیعی به مکانی با خصوصیات حسی و رفتاری ویژه برای افراد می گردد. حس مکان علاوه بر این که موجب احساس امنیت و راحتی مردم از یک محیط خاص می گردد، از مفاهیم فرهنگی مورد نظر مردم، روابط اجتماعی و فرهنگی جامعه در یک مکان مشخص حمایت کرده و باعث یادآوری تجارب و خاطرات جمعی گذشته شده و زمینه دستیابی به هویت و بازتولید آن را برای افراد فراهم می نماید. این پژوهش بر آن است که با استفاده از نظریه حس مکان، تعلقات ایرانیان به واحد سرزمینی ایران و چگونگی تداوم آن را مورد بررسی قرار دهد و به این پرسش پاسخ دهد که تعلقات سرزمینی ایرانیان با استفاده از چه روایت‌هایی ایجاد و تداوم یافته است و طی قرون و ادوار تاریخی چه تحولی را پذیرفته است؟

تعریف مفاهیم

حس مکان: شکلی از تعلق خاطر به جایی است که انسان به خاطر حضور، فعالیت و نمادسازی‌هایی که در یک فضا انجام داده، نسبت به آن واجد دل‌بستگی می شود.

هویت مکانی: به دنبال تعلقات مکانی، هویتی به نام هویت مکان در ساکنان آن شکل می گیرد که در واقع نوعی ابراز وجود با استفاده از معنای محیطی برای دلالت یا تعیین هویت فردی و اجتماعی است.

هویت ایرانی: هویت ایرانی یا به مفهوم روشن تر، هویت فرهنگی ایرانی، مقوله‌ای تاریخی است که مؤلفه‌ها و عناصرش از دوران باستان تا دوران جدید در قالب تعلقات قومی، دینی، فرهنگی و سرزمینی تجلی و تداوم یافته است.

هویت ملی: هویت ملی، احساس مشترک و آگاهی جمعی است که در یک یا نسبت به یک قلمرو سرزمینی (دولت - ملت)، عینیت نهادین یافته و بر مبنای یک ادراک تاریخ‌مند معنا می یابد. این مفهوم در دوران جدید و تحت تأثیر اندیشه ناسیونالیسم و بر مبنای برخی از عناصر هویت ایرانی شکل گرفته است.

روش پژوهش

این پژوهش بر مبنای روش تحلیل تاریخی استوار است و درصدد است که با بهره‌گیری از مفاهیم حس مکان و تعلق مکانی و با استناد به منابع تاریخی، جغرافیایی و ادبی تجلیات و تداوم این حس را در این منابع، در دوره‌های مختلف تاریخی ایران، مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.



پیشینه پژوهش

در یکی دو دهه اخیر توجه به حس مکان به عنوان یکی از عوامل هویت‌بخش به شهرها و معابر شهری مورد توجه قرار گرفته و مقالات و کتاب‌هایی نیز در این رابطه تألیف شده است؛ اما در زمینه بررسی تاریخی از حس مکان به عنوان یک عامل هویت‌بخش کار خاصی انجام نشده است. از سوی دیگر هرچند آثار نگارش یافته در زمینه هویت و عوامل عمده هویت‌بخشی افراد و جامعه به عامل سرزمین یا به عبارت بهتر جغرافیا هم اشاره می‌شود (همانند بنیادهای هویت ملی ایرانی از حمید احمدی)، اما پژوهش تاریخی چندانی در این عرصه و بررسی چگونگی وجود و تداوم این عامل صورت نگرفته است. قدیر نصری در کتاب مبانی هویت ایرانی به این موضوع پرداخته و اخیراً کتابی با عنوان هویت ایرانی توسط احمد اشرف منتشر شده که در بررسی تداوم هویت ایرانی در طول تاریخ، عامل تعلقات سرزمینی هم مورد توجه واقع شده است. این مقاله بر آن است که تعلقات سرزمینی ایرانیان را با ابتنا به نظریه حس مکان مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

۱- مبانی نظری

به لحاظ هستی‌شناختی، زمینه وجودی پدیدارها را مکان تشکیل می‌دهد. هویت مکانی، بخشی از زیرساخت هویت انسانی و حاصل شناخت وی از محیط زندگانی خود است (شریفی و دیگران، ۱۳۹۲: ۷). تعلق به مکان و دل‌بستگی عمیق به آن یک نیاز مهم انسانی است. از نگاه گیدنز، در دوران پیشامدرن، بخش اعظم فعالیت‌های انسان در بستر مکان به هم پیوند می‌یافت (گیدنز، ۱۳۸۷: ۳۵). در دو سده اخیر با افزایش امواج مهاجرت‌ها و تغییرات زیاد در محل زندگی، کاهش احساس تعلق به مکان زندگی، حقیقتی است که به نوعی به سرگستگی و بیگانگی در انسان‌ها منجر شده و به بحران هویت دامن زده است. بدین خاطر برخی از پژوهشگران، یادآوری ریشه‌های تاریخی و جغرافیایی (مکانی) را یکی از نیازهای هویتی جوامع می‌دانند (بیکر، ۱۳۹۲: ۳۴۶) و هشدار می‌دهند که اگر وابستگی به مکان سست شود، هویت مردم و جوامع نیز به سستی می‌گراید (کرننگ، ۱۳۸۳: ۱۴۵). به دنبال این تحولات هویت مکانی یا حس مکان در دهه‌های اخیر به عرصه‌ای برای نظریه‌پردازی در مورد یکی از عوامل هویت‌بخش انسانی درآمده است. هویت مکانی یا حس مکان درباره کیفیت رابطه انسان و مکان و شکل‌گیری هویت مکانی و اثربخشی آن در مورد هویت فردی و اجتماعی انسان بحث می‌کند. صاحب‌نظران این حوزه بین فضا و مکان تفاوت قائل هستند. درحالی‌که فضا گستره‌ای باز و انتزاعی و خالی از معنا و مفهوم است، اما مکان، بخشی از فضاست که در تعامل

با انسان بار معنایی و ارزشی خاصی را به خود اختصاص داده است. در فرهنگ جغرافیای آکسفورد، واژه مکان، یک نقطه خاص در سطح زمین، یک محل قابل تعریف و شناسایی برای موقعیتی که از ارزش‌های بشری اشباع شده، تعریف شده است؛ بنابراین مکان صرفاً یک جا نیست، بلکه جایی خاص است و آنچه آن را خاص می‌سازد، امتزاج آن با ارزش‌های بشری است (می‌هیو، ۲۰۰۹: ۳۲۷). ادوارد رلف با نگاهی پدیدارشناسانه به مفهوم مکان، بر آن است که فضا بی‌شکل است، درحالی‌که مکان لبریز از احساسات است. وی با بسط اندیشه هایدگر از دریافت ساده مکان به مثابه یک موقعیت صرف فراتر رفته و آن را در معنای عمیق‌تر، مفهومی برای درک هستی و تجربه بشری می‌بیند. او هویت مکان را چیزی غیر ملموس چون جان، حس یا روح مکان می‌خواند که به شخصیت مکانی ویژه و منحصر به فرد اشاره دارد؛ بنابراین فضا عرصه‌ای باز و گشوده شده برای عمل و حرکت است و مکان جایی برای ایستادن، تأمل کردن و درگیر شدن. مکان به خاطر آشنایی و تعامل انسان با آن و به خاطر دخالت عامل انسانی تفاوت بارزی با فضا دارد (رلف، ۱۳۹۰: ۳). به عبارتی می‌توان گفت که مکان دارای تاریخ است درحالی‌که فضا چنین نیست. بسیاری از پژوهشگران با تأکید بر تمایز فضا و مکان، دومی را دارای ارتباط تاریخی، فرهنگی و احساسی می‌دانند که فضا فاقد آن است. حس مکان موجب پیدایش تعلق به محیط، راحتی و امنیت گشته و تجسم‌کننده خواست و اراده انسان در تعامل با محیط است، درحالی‌که فضا فاقد معنی و احساس خاص است. بین حس مکان و هویت فرهنگی - اجتماعی ارتباط معناداری وجود دارد. حس مکان را می‌توان حس تعلق داشتن به محیط و حس تداوم دانست؛ بنابراین تعامل و کنش فضا و فرد یا افراد موجود در آن فضا، ساختار مکان را تعیین و مشخص می‌کند. با این تعریف ماهیت مکان بر حیث التفاتی ناخودآگاه و آگاهانه استوار است که مکان‌ها را پر از محتوا و عمیق از هستی و وجود بشری تعریف می‌کند، از این رو تحلیل مکان جدای از تحلیل وجود انسان ممکن نیست (پرتوی، ۱۳۸۷: ۷۵).

ارتباط با مکان از نظر ابعاد سازگاری و پیوستگی با آن دارای سلسله مراتبی است. مرحله اول، ریشه‌داری به معنای نوعی ایمنی ناخودآگاهانه و بدون تأمل و تفکر و وضعیت راحت بودن در محل است. در این حالت، غوطه‌وری شخص در مکان به حدی است که حتی از گذشت زمان یا از دنیایی که در ورای محیط بلافصل خود او قرار دارد، آگاه نیست. هماهنگی و الفت با مکان به حدی عمیق می‌شود که حتی از توافق و سازگاری می‌گذرد و به سازگاری بیولوژیک می‌رسد. در مرحله بعد حس مکان



به وضعیتی خودآگاهانه از خلق معنا از طریق به وجود آوردن بستگی‌هایی با مکان فیزیکی است و با هویت فرهنگی و اجتماعی در پیوند است. در این نگاه تعلق داشتن به مکان به معنای برخورداری از پایگاه وجودی است. رلف اعتقاد دارد مکان‌ها از طریق مواجهه‌های مکرر ما با آن و تداعی‌های پیچیده در خاطره‌ها و تأثیر و تأثرات ما بناشده است. تجاربی که لزوماً زمانمند و خاطره‌مدار است و رویدادها و اعمال صرفاً در بستر و زمینه مکان‌های مشخص دارای اهمیت می‌شوند (رلف، ۱۳۹۰: ۴۹). مشخصات کالبدی، فعالیت‌ها و معانی، اجزای اصلی هویت مکانی را تشکیل می‌دهند. کالبد، سیمای کلی و ویژگی‌ها و نظم فضایی را به رخ می‌کشد و به مشخصات فیزیکی چون اندازه، رنگ، مقیاس، تضاد، تقارن، تناسب، رنگ و بافت و به‌طور کلی ویژگی‌های فیزیکی اشاره دارد. فعالیت‌ها متناظر به کنش‌ها و برهم‌کنش‌های انسان با طبیعت و فضا است و معانی به خاطرات و تجارب و احساسات و تداعی‌های ذهنی انسان که نتیجه تعامل وی با فضای طبیعی است، اشاره دارد. در هر مکانی بستر کالبدی، فعالیت‌ها و معانی به هم مرتبط و دارای روابط دیالکتیک بوده و تشکیل یک ساختار را می‌دهند (رلف، ۱۳۹۰: ۵۶). با تشکیل این مثلث سه‌گانه است که حس مکانی در انسان پدید می‌آید. برای رسیدن به حسی از مکان رویارویی انسان و کالبد ضرورتی بسیار مهم است و امکان شناخت مکان و کشف نظم فضایی و تعمق و فهم لازم را به دست می‌دهد. به دنبال رویارویی انسان با محیط، خاطره‌ای بر ذهن و ضمیر فرد نقش می‌بندد که این خاطرات یادآور احساسات و تجارب و ارزش‌های فردی و اجتماعی است؛ بنابراین مکان‌ها نه تنها با مجموعه‌ای فیزیکی، بلکه با رشته‌ای از فعالیت‌ها و فرایندهای اجتماعی و روان‌شناختی که در آنها انجام می‌گیرند، مشخص و تعریف می‌شوند (استدمن، ۲۰۰۲: ۵۶۱). محیط علاوه بر عناصر کالبدی، شامل پیام‌ها، معانی و رمزهایی است که مردم براساس نقش‌ها، توقعات، انگیزه‌ها و دیگر عوامل، آن را رمزگشایی و درک می‌کنند و در مورد آن قضاوت می‌کنند. این حس کلی که پس از ادراک و قضاوت نسبت به محیط خاص در فرد به وجود می‌آید، حس مکان است که عامل مهمی در هماهنگی فرد و محیط و احساس تعلق و تداوم در آن می‌شود. فعالیت‌های انسانی یا تجربه به معنای التفات خودآگاهانه یا ناخودآگاهانه به مکان است که مکان را به مثابه مرکزی پرمحتوا و عمیق از هستی و وجود بشر تعریف می‌کند. این کیفیت خاص درون یک مکان است که مکان‌ها را در فضا از هم متمایز می‌کند. بر این اساس هر فضا دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که از طریق مقابله با ارزش‌ها و

مفاهیمی که در سایر مکان‌ها وجود دارد (لوفور، ۱۳۸۹: ۴۹۴)، آن را از مکان‌های دیگر مشخص می‌کند و این امر در تعیین هویت مکانی تأثیرگذار است (فلاح، ۱۳۸۵: ۵۸). این حس، یک پیوند پویا است که فرد در نتیجه تعلق مکانی^۱، هوشیاری نسبت به مکان، رضایت از مکان و تعهد به مکان آن را تداوم و توسعه می‌دهد (شامی، ۱۹۹۱: ۳۴۷). به دنبال تعلق مکانی، حس مکان به وجود می‌آید و با ایجاد حس مکان، هویتی به نام هویت مکان در ساکنان آن شکل می‌گیرد که در واقع نوعی ابراز وجود با استفاده از معنای محیطی برای دلالت یا تعیین هویت فردی و اجتماعی است (احمدی‌پور، ۱۳۸۷: ۱). این مکان‌ها میدان‌هایی برای اهمیت داشتن، بسترهایی برای تجارب گوناگون و برانگیزنده مجموعه پیچیده و کاملی از عواطف و احساسات هستند. محیط علاوه بر این که عاملی برای هویت‌بخشی فردی و اجتماعی است، بستری را برای شکل‌گیری سایر مؤلفه‌های هویت فراهم می‌سازد، بنابراین رابطه محیط و انسان دوجانبه است. مردم نه تنها احساس می‌کنند صاحب قطعه‌ای از محیط هستند، بلکه احساس می‌کنند آنها نیز به آن سرزمین تعلق دارند (مویر، ۱۳۷۹: ۲۰ / شکوئی، ۱۳۸۱: ۲۷۶)؛ بنابراین مکان دارای دو بعد جغرافیایی و اجتماعی است و چهارچوبی برای شکل‌گیری هویت، تداوم و تحول آن است. مردم در محیط فضایی خود درکی به دست می‌آورند که این درک را در زندگی و نظام اجتماعی خود پیوسته به کار می‌گیرند (افروغ، ۱۳۹۴: ۱۰۳). برای درک بنیادین این مفهوم، لازم است از درک مکان به مثابه واقعیت مادی دست کشید و آن را به طور بنیادین، همبسته واقعیت اجتماعی دید (اشمید، ۱۳۹۳: ۶۵)؛ بنابراین هویت مکانی دارای ابعاد اجتماعی، روانی و جغرافیایی است. بعد اجتماعی - روانی هویت مکانی به این دلیل بروز می‌کند که مکان‌ها چارچوب مهمی برای شکل‌گیری، تداوم و تحول هویت فردی و اجتماعی هستند (مویر، ۱۳۷۹: ۳۸). جوامع برای تقویت حس مکان و تعلقات سرزمینی و در واقع تداوم هویت خود، اقدام به ساخت نمادهای مکانی در قالب اسطوره، جشنواره، سوگواره، شعر و ادبیات نموده و از آنها به منظور هم‌بستگی و همگرایی اجتماعی بهره می‌برند.

۲- بررسی تاریخی حس مکان در ایران

۲-۱- دوران باستان: اساطیر ایرانی نقشی اساسی در تداوم هویت سرزمینی و تاریخی آن

1. place attachment



ایفا کرده است. به جرأت می‌توان بیان کرد که تصور جغرافیایی و مکانی در اندیشه ایرانی با اولین اسطوره‌های ایرانی پیوند خورده است. در این اسطوره‌ها که از اسطوره آفرینش تا اسطوره‌های تقسیم جهان و جنگ‌های سرزمینی را شامل می‌شود، یکی از عناصر اصلی و پابرجا مفهوم جغرافیایی و مکانی و تعلق سرزمینی است. در وندیداد (۱) آمده است: نخستین جای نیکی که من - اهورامزدا - آفریدم، ائیران‌ویج یا نکویی دائیتی است (اوستا، ۱۳۷۱: ۶۶۵/۲ / ماکوارت، ۱۳۶۸: ۱۳۵). به باور پژوهشگرانی چون نیولی، مغان زرتشتی که می‌خواستند پیامبر خود را در مرکز جهان قرار دهند، مفهوم یک واحد سرزمینی به مثابه گهواره بشریت را جعل کردند (۲) و آن را ایرانیسم و ئیجو یا ایران‌ویج نامیدند. هم‌چنین براساس سروده‌های اوستا (مهریشت؛ بندهای ۱۷-۱۸ و ۸۷)، سازمان جامعه از نمه (خانه) آغاز و سپس ویس (خاندان)، زنتو (قبیله) و به دهیو (کشور) که تحت فرمانروایی یک فرمانروا (دینگهو پیتی) ختم می‌شود. آنها کشور خود را ایریا دینگهو (کشورهای آریایی) می‌خواندند که در تقابل با ایریا دینگهو یا کشورهای غیر آریایی قرار داشت (شهبازی، ۱۳۹۵: ۶۰، ۶۴ و ۶۵). به باور حمید احمدی، تاریخ ایران از دوران باستان تاکنون، همیشه پیوندی ناگسستنی با سرزمین داشته است (احمدی، ۱۳۸۲: ۱۷). اقوام آریایی که به ایران آمدند، اسم قوم خود را بر این سرزمین هم اطلاق کردند؛ بنابراین هرچند که این سرزمین ایران نام گرفت، اما به این معنی نبود که تنها تعلق به اقوام آریایی دارد. به باور بسیاری از پژوهشگران حتی در دوران باستان هم بسیاری از مردم ساکن در سرزمینی که ایران نامیده شد، غیر آریایی بودند (شهبازی، ۱۳۹۵: ۶۸) و به باور کاتوزیان با وجود این که حتی تنوع قومی و زبانی امپراتوری‌های باستانی از سده‌های اسلامی نیز بیشتر بود، با این حال یک حس ایرانیت (البته نه در مفهوم نوین ناسیونالیستی آن)، ایران و مرزهای آن را از سرزمین‌های مردم همسایه چون یونانیان، رومیان، اعراب، ترکان و هندی‌ها جدا می‌کرد (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۹).

کتیبه‌های داریوش اول و خشایارشا، ضمن این که از تعلق خود به قوم آریا صحبت می‌کنند، کشورهای امپراتوری را با یک نظم قومی - جغرافیایی فهرست می‌کنند. اوستا نیز هرچند از واژه آریا برای اطلاق به عنوان یک قوم استفاده می‌کند، اما هم‌زمان به آن بعد سرزمینی برجسته‌ای می‌دهد، به طوری که با تعبیری چون آریا دینگهو (سرزمین و مردم آریایی)، آریو شاینام (سرزمینی که ایرانیان در آن سکونت دارند) و ایریانیسم و ئیجه دینگهویا دائیتا (گستره ایرانی دائیتیای خوب یعنی جیحون یا آمودریا) به کار رفته است (نیولی، ۱۳۹۵: ۴۹). این حس تعلق سرزمینی و احساس مکانی که در واژه‌هایی چون

ایثوبانیم و نتیجه بیان شده بود، در اصطلاح ایرانشهر تداوم یافت. در اوستا از هفت کشور سخن رفته و در بین این هفت کشور خونیرث بر آنان برتری دارد که «چارپایان و چراگاه‌های فراوان، دریا‌های ژرف و رودهای پهناور دارد و مهر توانا... بر این کشور درخشان بنگرد» (اوستا، ۱۳۷۱: ۳۵۶/۱). در تاریخ اسطوره‌ای ملی ایرانی، چگونگی پیدایش و تداوم ایرانشهر به یک کلان روایت تبدیل شد که نه تنها در عصر باستانی پذیرفته شد، بلکه در دوران اسلامی نیز تا دوره قاجاریه در منابع تاریخی، جغرافیایی و ادبی به کرات بیان و به بازتولید هویت سرزمینی پرداخته است. اگر تاریخ اسطوره‌ای ایران را به سه عصر شاهان جهانی (از گیومرت تا فریدون)، دوره پهلوانی (از فریدون تا آخر دوره کیانی) و دوره تاریخی (از اسکندر تا پایان ساسانی) تقسیم کنیم، دوره کیانیان که شرح جنگ‌های بین پهلوانان و جنگاوران ایرانی با تورانی است، موضوع و درون‌مایه اصلی این دوره، دفاع از ایرانشهر در مقابل طرح‌ها و تهاجمات اهریمنی است (بویس، ۱۳۹۲: ۴۷). براساس تاریخ اسطوره‌ای فریدون پس از آن که به یاری کاوه علیه ضحاک قیام می‌کند و به تخت سلطنت می‌نشیند، سه فرزند خود را به لحاظ هوش و توانایی می‌آزماید. پس از آن قلمرو خود را بین سه پسرش تقسیم می‌کند. فریدون روم را به سلم و توران را به تور و ایران را که میانه جهان و بهترین قسمت قلمروش بود، به ایرج می‌دهد. بدین ترتیب عصر جهانی در تاریخ به سر آمده و دوره پهلوانی آغاز می‌شود. به بیان فردوسی:

نهفته چو بیرون کشید از نهان	به سه بخش کرد آفریدون جهان
یکی روم و خاور دگر ترک و چین	سیم دشت گردان و ایران زمین
نخستین به سلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور مراو را سزید
...از ایران چو نوبت به ایرج رسید	مراو را پسر شاه ایران گزید
هم ایران و هم دشت نیزه‌وران	هم آن تخت شاهی و تاج سران
بدو داد کورا سزا بود تاج	همان کرسی و مهر و آن تخت عاج

(فردوسی، ۱۳۹۴: ۵۴).

به دنبال این تقسیم است که سلم و تور نارضایتی خود را نسبت به این تقسیم‌بندی نشان داده و کین ایرج را به دل گرفته و به دنبال آن شروع به توطئه و جنگ علیه او کرده و در نهایت وی کشته کین سلم و تور می‌شود. این روایت تقسیم سرزمینی در منابع پهلوی هم اشاره شده است. منشأ و اساس این تقسیم‌بندی جهان به هفت کشور به شکل دایره‌وار که ایران در مرکز این دایره واقع شده است، اوستا است (محمدی



ملایری، ۱۳۷۹: ۳۸/۲) که در کتاب بندهشن نیز آمده است «سه دیگر هزاره آغاز شد، چون فریدون کشور را بخش کرد، سلم و تور آنگاه ایرج را کشتند، بسیاری از فرزندان و اعقاب او را از میان بردند. در همان هزاره منوچهر زاده شد و کین ایرج را خواست» (بندهشن، ۱۳۷۸: ۱۳۹). با این تقسیم اسطوره‌ای زمین، یکی از کلان روایت‌های تعلق جغرافیایی و مکانی ایرانیان که تقریباً تا عصر حاضر به کرات و با بیان‌های مختلف در منابع تاریخی، جغرافیایی و ادبی بازتعبیر و بازروایت شده، پدید آمد. براساس این روایت جهان به هفت اقلیم تقسیم می‌شود. براساس برخی روایات، زمین بین هفت ملت بزرگ که عبارت از «چین، هند، سودان، بربر، روم، ترک و آریان تقسیم شده است. آریان که همان ایران (فرس) است در میان این کشورها قرار دارد و این کشورهای شش‌گانه محیط بر آن‌اند» (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۲). براساس روایت نامه تنسر، زمین چهار قسمت دارد: یک جزو زمین ترک میان مغارب هند تا مشارق روم، جزو دوم میان روم و قبط و بربر، جزو سوم سیاهان از بربر تا هند؛ اما جزو چهارم این زمین که منسوب است به پارس و لقب بلادالخاصین دارد، میان جوی بلخ تا آخر بلاد آذربایگان و ارمنیه فارس و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران و از آنجا تا کابل و تخارستان و این جزو چهارم برگزیده زمین است (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ۳۶/۱). در این تقسیم‌بندی قلمروی، یک قداست‌بخشی نسبت به سرزمین ایرانشهر دیده می‌شود. موقعیت کانونی و مرکزی ایرانشهر و برتری آن به لحاظ موقعیت جغرافیایی و منابع طبیعی و نیز برتری ویژگی‌های انسانی بر ساکنان همه بلاد دیگر یک اصل اساسی است و این میانه زمین و مرکز زمین و برگزیده اقلیم بودن آن و حاصلخیزی زمین و اعتدال آب و هوایی و نیز ستایش ساکنان آن به درایت و سخا و کمال عقل و ملایمت طبع در تمامی منابع ذکر شده است و این بیان‌گر یک حس مکانی بسیار قوی در این روایت است. مارکوارت عنوان می‌کند که تقسیم جهان به دست سه پسر فریدون به لحاظ موقعیت مکانی و جغرافیایی دارای مفهوم درستی است، زیرا سلم تقریباً در شمال غربی ایران و تور در شمال شرقی ایران جای می‌گیرد (مارکوارت، ۱۳۸۳: ۵۷). این روایت، روایتی است که در عمده منابع تاریخی و جغرافیای از دوران اسطوره‌ای تا دوران قاجاریه به کرات آمده است. با این تقسیم سرزمینی بود که ایده ایرانشهر پدید آمد. با پیدایش ایده ایرانشهر یا قلمرو پادشاهی ایرانیان، ویژگی سیاسی و سرزمینی امپراتوری ایران بسیار برجسته تر شد. قرار گرفتن ایرانیان در همسایگی با تورانیان در تاریخ اسطوره‌ای و با روم و هیاطله یا ترکان در دوران تاریخی که در بسیاری از دوره‌های

تاریخی برای حفظ سلطه و تداوم آن بر سرزمین‌های ایرانشهر در حال جنگ و دفاع با اقوام مهاجم بودند، مفهوم تعلق سرزمینی و مکانی را، بیش‌ازپیش تقویت می‌کرد. از همین زمان مفهوم سرحد یا به تعبیر امروزی مرز در دفاع از حدود و ثغور ایرانشهر زاده می‌شود. براساس روایتی اسطوره‌ای، به دنبال خون‌خواهی ایرج توسط منوچهر، نوه دختری ایرج که به جنگ سلم و تور رفته و از آنها انتقام می‌گیرد، اما این کین‌خواهی به جنگ فرسایشی با افراسیاب منجر می‌شود و جنگ شدید و طولانی می‌شود. طرفین برای خاتمه جنگ به اندیشه تعیین سرحد بین سرزمین ایران و توران می‌افتند و قرار بر آن می‌شود که از طبرستان توسط یکی از ایرانیان تیری رها شود تا محل فرود تیر به‌عنوان مرز تعیین شود. تعیین این مرز در قالب یکی از زیباترین اسطوره‌های ایرانی روایت شده است. بدین ترتیب که آرش شیواتیر که از سوی ایزدان حمایت می‌شد، تمام توان و جان خویش را بر سر آن تیر می‌گذارد. صبح که تیر از منطقه‌ای در طبرستان از چله رها می‌شود، یک روز کامل پرواز نموده تا این‌که غروب در کنار آمودریا (جیحون) در ناحیه‌ای به نام گوزگان به درخت گردویی می‌نشیند و این رود مرز بین دو کشور تعیین می‌شود (یشتها، ۱۳۴۰: ۳۵۹/ بویس، ۱۳۹۲: ۵۵/ مارکوارت، ۱۳۶۸: ۱۵۶). این حماسه هرچند توسط فردوسی احتمالاً به خاطر ارتباط آن با اشکانیان تقریباً نادیده گرفته شد (آموزگار، ۱۳۹۳: ۶۸)، با این حال به یک روایت عمده در منابع تاریخی و جغرافیایی و حتی ادبی برای اشاره به حدود شرقی قلمرو ایرانشهر تبدیل شد و در آثاری چون تاریخ طبری، تاریخ ثعالبی، مجمل‌التواریخ، تاریخ حبیب‌السیر، تاریخ گزیده و الکامل روایت شد تا به امروز رسید و حتی امروز هم بن‌مایه اشعار حماسی وطنی گردیده است (۳). بیرونی در آثارالباقیه بر آن است که جشن تیرگان یادگار این موفقیت ایرانیان در تعیین مرز ایران و توران بوده است (بیرونی، ۱۳۸۰: ۲۷۱/ گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۱۸).

با به حکومت رسیدن ساسانیان، دوره‌ای مهم در تکوین تعلقات سرزمینی ایرانیان براساس باورهای اسطوره‌ای گذشته آغاز می‌شود. قرن سوم میلادی شاهد کشمکشی بین جهان‌گرایی مانوی و ناسیونالیسم سیاسی - مذهبی ساسانی بود که با پیروزی ساسانیان به پایان رسید (کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۵۴: ۱۳۵). ایران به‌عنوان یک واحد سرزمینی متمایز از سرزمین‌های دیگر در قالب واژه ایرانشهر به یک مفهوم مشخص و معین تبدیل شد؛ و حدود و ثغور آن تعیین گردید. القاب سلطنتی چون شاهنشاه ایران و ایران و عنوان‌های اداری و نظامی چون ایران آمارگر، ایران دبیرد، ایران سپاهبد و غیره و نیز بسیاری از شهرهای بناشده در این دوره چون ایران‌شهر شابهوهر، ایران آسان‌کرد



کواد، ایران خوَره یزدگرد، همه دارای بار مفهومی سرزمینی بارزی است (نیولی، ۱۳۹۵: ۵۱ و ۵۳). خود اصطلاح ایرانشهر نیز هرچند نشانگان قومی داشت اما جنبه سیاسی و جغرافیایی آن به مراتب قوی تر بود و شامل سرزمینی بود که همه اقوام ساکنان این سرزمین را شامل می شد.

۲-۲- دوران اسلامی: حمله مسلمانان به ایران و فروپاشی دولت ساسانی، استقلال سیاسی ایرانشهر به عنوان موجودیتی مستقل با پیشینه‌ای طولانی را دچار زوال کرده و ایران زمین را به بخشی از قلمرو سرزمین‌های خلافت شرقی ملحق کرد و جامعه ایران را در امت اسلامی که نهاد خلافت نماد پیوستگی و پایداری آن بود، وارد کرد (لمبتون، ۱۳۷۲: ۱۵۳). با این حال چندین مفهوم که تداوم‌دهنده هویت فرهنگی و اجتماعی ایرانیان است، پابرجا ماند. اول مفهوم ایرانی یا عجم است. دوم زبان فارسی که حامل بسیاری از مفاهیم فرهنگی و سنت‌های ملی بود و سوم سرزمین ایران یا ایرانشهر که در مفهوم جغرافیایی‌اش در میانه جهان قرار داشت (اشرف، ۱۳۹۵: ۹۵). با توجه به آثار و منابع برجای مانده، می توان چنین بیان کرد که ایرانشهر به عنوان یک موجودیت جغرافیایی و تاریخی و یک واحد برخوردار از مرزهای سرزمینی و میراث سیاسی (دولت)، از قرن‌ها پیش از ظهور اسلام و به ویژه در دوران ساسانیان بر ساخته شد و بعد از انقراض امپراتوری ساسانی جزو میراثی شد که اذهان مورخین، دانشمندان و شعرای ایرانی را به خود مشغول داشت (فرای، ۱۳۷۳: ۴۳۳). این حس و تعلق مکانی را می توان در آثار و نوشته‌های تاریخی، جغرافیایی و ادبی در سده‌های پس از ورود اسلام هم دریافت. هم ایرانیان، اعراب و دیگر ملت‌ها از وجود چنین تصویری از هویت سرزمینی برای ایرانیان به خوبی آگاهی داشته و در آثارشان آن را بازتاب داده‌اند (دهقانی، ۱۳۹۰: ۱۲۳). در این تصور سرزمینی و مفاهیم اسطوره‌ای چون آفرینش ایران در میانه جهان، ایران زمین و ایرانشهر از مفاهیم و اصطلاحات پابرجا و ثابت در اکثر منابع تاریخی و جغرافیایی است. این مفاهیم سرزمینی از جهت هویت بخشی به ایرانیان اهمیت بسیار زیادی داشته است؛ زیرا برخلاف اعراب که در وهله نخست هویت خود را با انتساب به تبار و قبیله خود مشخص می کردند، ایرانیان بیشتر به پیوندهای سرزمینی خود تأکید داشتند. طبری در باب تقسیم جهان به دست فریدون می آورد «فریدون زمین را بر سه پسر خود طوج و سلم و ایرج تقسیم کرد و قلمرو ترک و خزر و چین را به طوج داد و همه نواحی مجاور را بدان پیوست و روم و سقلاّب و برجان و نواحی مجاور را به سلم پسر دوم داد و قسمت میانه و آباد زمین را که اقلیم بابل است و آن را خنارث

گفتند با هند و سند و حجاز و جاهای دیگر به ایرج داد که برادر کوچک‌تر بود و او را بیشتر از همه دوست داشت و بدین سبب اقلیم بابل ایرانشهر نام گرفت» (طبری، ۱۳: ۱۵۴/۱). این اسطوره در منابع بعدی هم کم و بیش تکرار شده است. ابن مسکویه هم به آن اشاره کرده (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۶۱) و دینوری هم ایرج، سلم و طوس را پسران نمرود ذکر می‌کند (دینوری، ۱۳۸۳: ۳۳). در این منابع، ایرانشهر از دو جنبه مورد توجه قرار گرفته است، یکی از جنبه موقعیت جهانی آن که در مرکز و میانه جهان جای گرفته و شش کشور دیگر در پیرامون آن قرار گرفته است، دیگری در مورد قلمرو ایرانشهر و شهرستان‌های ایرانشهر. چنان که از منابع برمی‌آید در دوران ساسانی و در زمان سلطنت قباد کتابی با عنوان شهرستان‌های ایران که به «جغرافیای گواذ» معروف بوده، تدوین شده بود و این کتاب در زمان منصور خلیفه عباسی به عربی ترجمه و ملاک عمل جغرافی دانان اسلامی قرار گرفت. چنانچه یاقوت در معجم‌البلدان براساس این کتاب، تقسیم‌بندی را انجام داده است (محمدی‌ملایری، ۱۳۷۹: ۴۲/۲). در این منابع علاوه بر آن که ایرانشهر و قلمرو آن توصیف شده، همچنان عراق و سواد یا بابل به‌عنوان دل ایرانشهر بیان شده است. ابن خردادبه در کتاب مسالک و ممالک خود که احتمالاً قدیمی‌ترین تألیف در این باب است، تقسیم‌بندی خود را با السواد آغاز کرده، زیرا بر آن است که پادشاهان ایران آن را دل ایرانشهر می‌نامیده‌اند (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۵). مسعودی هم در التنبیه و الاشراف سواد را لبّ ایرانشهر می‌خواند و آن را شریف‌ترین جای زمین و برگزیده آن می‌خواند که پادشاهان ایران آن را اقامتگاه خود ساخته بودند (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۶). ابن فقیه بابیان موقعیت جغرافیایی ایرانشهر، از آن به‌عنوان مکان برگزیده زمین که به‌مثابه سر، ناف، کوهان و شکم زمین است، یاد می‌کند (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۰). اصطخری در مورد ایرانشهر می‌گوید: «بین ممالک جهان آبادتر و نیکوتر از همه که سیاست درست و آبادی‌های فراوان و خراج بسیار دارد... که مرکز آن اقلیم بابل است، مملکت فارس است» (اصطخری، ۲۰۰۴: ۴). گردیزی می‌گوید که این سرزمین را به زبان پارسی ایران خوانند و در اهمیت و جایگاه ایرانشهر گوید «این تربت را ایزد تبارک و تعالی بر همه جهان فضل نهاد اندر ابتدای عالم تا غایت. این دیار و اهل او محترم بوده‌اند و سید همه اطراف بوده‌اند» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۴۴). ابومنصور معمری اقلیم هفتم را که میانه جهان است «خونیرث بامی» می‌خواند و «خونیرث بامی این است که بدو اندریم و شاهان ایرانشهر خواندندی ... و ایرانشهر بزرگوارتر است به هر هنری» (ابومنصور معمری، ۱۳۹۴: ۳۴ و ۳۵). مقدسی مردم ایرانشهر را خوشبخت‌تر، ثروتمندتر،



دانشمندتر و دیندارتر از همه می‌شمارد (مقدسی: ۱۳۶۱: ۳۷۱/۲). یاقوت حموی ضمن آن‌که ایرانشهر را در میانه جهان قرار می‌دهد، در وصف مردمش می‌نویسد: «آرای برخاسته از صحت اندیشه و تعقل از مردم اینجا سرچشمه می‌گرفت؛ هم‌چنان‌که دانش‌ها ی دقیق و آداب و احکام لطیف از قلب برمی‌خیزد» (یاقوت حموی، ۱۳۸۳: ۳۷۰/۱). اسدی در گرشاسپ‌نامه سروده:

مزن زشت بیغاره ز ایران زمین که یک شهر از آن به ز ماچین و چین
از ایران جز آزاده هرگز نخاست خرید از شما بنده هر کس که خواست

(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۳۶۹-۳۷۰).

این نگاه در آثار ابن‌رسته و دیگران هم‌چنین است (ابن‌رسته، ۱۸۹۲، ۱۰۴). در بسیاری از این منابع و به‌ویژه منابع بعدی قلمرو ایرانشهر به مناطق شبه‌جزیره و با تأکید بر دو شهر مقدس مکه و مدینه هم گسترده شده است. فردوسی مناطق ایرانشهر را که به ایرج داده شد، شامل ایران و دشت نیزه‌وران می‌نماید:

هم ایران و هم دشت نیزه‌وران هم آن تخت شاهی و تاج سران

(فردوسی، ۱۳۹۴: ۵۴).

طبری هم مناطق ایرانشهر یا بابل را با هند و سند و حجاز همراه می‌کند (۱۳۷۵: ۱۵۳/۳) گردیزی هم «میان جهان را چون مکه و مدینه و حجاز و یمن و عراق و خراسان و نیمروز و بعضی از شام و این را به پارسی ایران خوانند» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۴۴). این در حالی است که در منابع پهلوی از حجاز نامی به‌عنوان قلمرو ایرانشهر برده نشده است. به نظر می‌رسد، افزودن شبه‌جزیره و به‌ویژه دو شهر مقدس مکه و مدینه که قبله‌گاه مسلمین در آن قرار داشت و اهمیت و احترام زیادی برای مسلمانان داشت، در راستای حفظ اهمیت و مرکزیت ایرانشهر در موقعیت جهانی آن بوده است. درحالی‌که بعد از اسلام برای نامیدن قلمرو سرزمینی بسیاری از سلسله‌های حاکم بر ایران، تصریحی به واژه ایران نبود، با این حال تصور مفهوم سرزمین ایران و وطن ایرانی به بیان شفیهی کدکنی، هیچ‌وقت ذهن اقوام ایرانی را رها نکرده است (شفیهی کدکنی، ۱۳۸۹: ۲۲). تشبیه وطن به مادر که در اندیشه ناسیونالیسم جدید، از انقلاب فرانسه به بعد رواج یافت در قرن چهارم هجری در کتاب قابوس‌نامه دیده می‌شود (کیکاؤوس بن اسکندر، ۱۳۴۵: ۶۳). مفاهیم سرزمینی در سده‌های میانه با اصطلاحاتی چون فرس، اهل‌الفرس، ملک‌عجم و ایران‌زمین به کار می‌رفت. مسعودی در قرن چهارم ایران را با نام‌الفرس یاد می‌کند (مسعودی، ۱۹۷۳: ۲۴۳) و مقدسی از واژه العجم برای این منظور استفاده می‌کند (مقدسی،

۱۳۶۱: ۲/۳۷۸ و ۵۶۲). واژه مملکت در تاریخ‌نگاری فارسی بیشتر برای پادشاهی و قلمروهای سازنده آن به کار گرفته می‌شد. واژه ایران به پادشاهی سلسله‌های ایرانی و وطن مردمان ایرانی اشاره داشته است. چنانچه در دوره‌های مختلف سامانی، غزنوی، سلجوقی و غیره، ایران یک مفهوم سرزمینی و قلمرو پادشاهی به کار رفته است:

ابوشکور بلخی شاعر عصر سامانی و مداح نوح سامانی می‌گوید:

خداوند ما نوح فرخ‌نژاد که بر شهر ایران بگسترده داد

سر شهریاران ایران زمین که ایران بدو گشت تازه‌جوان

(فرخی سیستانی، ۱۳۶۳: ۲۴۸)

و یا عنصری در مدح احمد بن حسن میمندی او را کدخدای کشور ایران می‌نامد:

دل‌نگه‌دار ای تن از درد دلش که دل باید تو را تا تنای کدخدای کشور ایران کنی

در جای دیگر در جایگاه کشور ایران می‌سراید:

از آن که بد به حجاز آن و این به ایرانشهر حجاز دین را قبله است، ملک را ایران

(عنصری، ۱۳۲۳: ۱۰۶).

قطران تبریزی در مدح شاه ابوالخلیل از امیران شدادی گنجه او را چنین خطاب می‌کند:

تو سالار دلیرانی تو شاهنشاه ایرانی هم از دل فضل بی‌عیبی هم از تن فخر بی‌عاری

و یا: نیست کس در گوهر ساسانیان چون لشکری تا پس از آن چون نیاکان شاهی

ایران کند (قطران تبریزی، ۱۳۳۳: ۸۷ و ۳۹۱).

با وجود جهان‌گرایی اسلامی دوره سلجوقی و تأکید خواجه نظام‌الملک در این باب،

مفاهیم سرزمینی ایران کمابیش در منابع دیده می‌شود. به‌ویژه در دیوان اشعار و منابع

ادبی اصطلاحاتی چون ایران، ایران‌زمین، خسرو ایران، کیخسرو ایران، پررنگ است و

می‌توان گفت که نقش صاحبان اندیشه و هنر و ادب بیش از دیگر اقشار است. در آثار

نظامی بیش از ۱۷۰۰ بار واژه ایران تکرار شده است (دهقانی، ۱۳۹۰: ۱۲۱). در مهم‌ترین

بیت نظامی فرماید:

نیست گوینده زین قیاس خجلی

دل ز تن به بود یقین باشد

بهترین جای به‌تران دارند

(نظامی، ۱۳۳۶: ۱۸۷).

همه عالم دل است و ایران دل

چون‌که ایران دل زمین باشد

زان ولایت که مهتران دارند

خاقانی در مدح قزل ارسلان ایلدگز سروده:

در آینه روان ببینم

دیدار سپاهدار ایران



و یا:

از هند رفته در عجم، ایران زمین کرده ارم
بر عباد ظلم، از باد غم گرد معادا ریخته

و:

حاسدان در زخم خوردن سرنگون چون سکه‌اند

تا به نامش سکه ایران مشهر کرده‌اند

(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۸۱ و ۴۰۱ و ۵۲۶).

انوری از زبان اهل خراسان به طمغاج‌خان می‌گوید:

چون شد از عدلش سرتاسر توران آباد
کی روا دارد ایران را ویران یکسر
خبرت هست که از هر چه درو چیزی بود
در همه ایران امروز نماندست اثر

(انوری، ۱۳۴۷: ۲۰۱).

در این عصر جهان‌گرایی و غفلت تاریخ‌نگاری عمومی و سلسله‌ای از این مقوله، تاریخ‌نگاری محلی توجه بیشتری به هویت اجتماعی، فرهنگی و مکانی دارد (علم و جودکی، ۱۳۹۳: ۳۹). برای نمونه ابن‌بلخی در فارسنامه به منظور بازتولید مفهوم ایران‌شهر و حدودو ثغور آن به واگویی اسطوره تقسیم جهان بین پسران فریدون پرداخته و با اشاره به مشخص نمودن رود جیحون به‌عنوان مرز ایران و توران به غیریت‌سازی با مناطق جغرافیایی غیرایرانی دست می‌زند (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۱۱۷). وی با یک حس نوستالژیکی از شکوه و وسعت قلمرو و مرزهای جغرافیایی ایران‌شهر سخن می‌گوید: «خراج از همه‌جا به فرس آوردندی و بلاد (فرس) از لب جیحون بود تا شط فرات» (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۴۱) در فارسنامه سرزمین ایران با کلماتی چون مملکت ایران، بلاد فرس و زمین پارس بارها تکرار شده است (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۷۲، ۲۴۱، ۲۳۱، ۲۱۵، ۱۹۴، ۱۸۸، ۱۲۱).

در عصر ایلخانان با از بین رفتن جایگاه محوری خلافت عباسی و ایجاد قلمروی کم و بیش مطابق با ایران‌شهر ساسانی، بعد سیاسی و سرزمینی ایران برجسته‌تر شد. ایران نام رسمی قلمرو ایلخانان مغول گردید. قلمرو سیاسی هلاکو یادآور قلمرو پهناور ایران‌شهر بود. از سوی دیگر با کشمکش دامنه‌دار ایلخانان با ممالیک مصر، زمینه برای بازپردازی هویت ایرانی فراهم‌تر شد (اللهیاری، ۱۳۸۲: ۵۶). مهم‌ترین تحول در بازسازی پهنه جغرافیای تاریخی ایران در دوره ایلخانان، پیدایش آگاهی فضایی و مکانی از ایران‌زمین به منزله یک مجموعه جغرافیایی کامل بود که شامل ایالت‌ها و ولایت‌های خاصی می‌شد که در فلات ایران گسترده شده بود. در تاریخ‌نگاری خواجه رشیدالدین مفهوم جدیدی از جغرافیای جهان‌پدیدار می‌شود، کشورهای ایران، مصر، فرنگ، روم،

مغرب، هند و چین در عرصه جهان حضور داشتند و بدین ترتیب هویت سیاسی و سرزمینی مشخص برای ایران در میان کشورهای بزرگ آن روزگار قائل می‌شود. وی در بیان حوادث جنگ‌های ایلخانان با اولوس جغتای، مفهوم جنگ‌های ایران و توران را از نو زنده می‌کند (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۹۷۲/۲ و ۱۰۲۹). چنانچه خواجه به پیش از ۶۰ بار در آثارش به ایران‌زمین اشاره کرده است. خواجه رشید هم‌چنین به مرزهای ایران اشاره می‌کند که حدود آن از رود آمویه تا سرحد رود سند در شرق تا فرات و روم و مصر در غرب است (رشیدالدین، ۱۳۵۸: ۱۲۹). جایگاه مهم و کانونی ایران از زبان خواجه هم به کرات بیان می‌شود، این‌که ایران «خلاصه معموره جهان» (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱۳۰۴/۲) و مردم و خلائق ایران «ودایع الوهیت» هستند (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱۳۰۴/۲). کاشانی هم ایران را با تعبیر «واسطه اقلیم و خلاصه روی زمین» یاد می‌کند (القاشانی، ۱۳۴۸: ۲ و ۳). عبدالرزاق سمرقندی در مورد حدود ایران می‌گوید: و ممالک ابوسعیدی میان آب آمویه و آب فرات بود که ایرانشهر عبارت از این بلاد است (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲۱). جغرافیای حافظ ابرو نیز اشاره دارد که «در گذشته از جیحون تا فرات را بلاد فرس خواندندی» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۰۱/۲) آگاهی جغرافیایی از مفهوم سرزمین ایران یا ایران‌زمین در نزه القلوب مستوفی بارزتر است. وی در مقدمه کتابش با بنیادگذاری ایران به دست ایرج و جایگاه آن در میان هفت اقلیم اشاره کرده و تأکید دارد که تمامی مفسران یونانی، هندی و ایرانی می‌پذیرند که ایران در مرکز جهان واقع شده است. در مشخص کردن قلمرو و شهرستان‌های ایران به مفهوم کهن ایرانشهر برمی‌گردد و با بیان طول و عرض جغرافیایی ایران‌زمین می‌خواهد موقعیت کانونی آن را در میان اقلیم مسکون به اثبات برساند. مستوفی ضمن این‌که استان‌های ایران را در بیست فصل توصیف می‌کند، توصیف خود را با عراق یا قلب ایرانشهر آغاز می‌کند (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۹). در دوره صفوی با توجه به مذهبی شدن شدید جامعه و نیز اقامت بسیاری از ایرانیان در دیار هند، مفهوم «حب الوطن من الایمان» در آثار شعرا و ادبای این عهد پررنگ می‌شود. شفیع کدکنی به نقل از صاحب‌نظران بر آن است که برای این حدیث سند معتبری پیدا نشده و به احتمال فراوان برساخته ایرانیان باشد؛ زیرا وطن در مفهوم آب‌و‌خاک برای ایرانی‌ها جلوه داشته و برای عرب‌ها چندان چشمگیر نبوده است. اعراب بیشتر دارای عصبیت قبیله‌ای بودند و به خون و تبار بیشتر از زادوبوم توجه می‌کردند (شفیع کدکنی، ۱۳۸۹: ۲۹). از شاعران مقیم هند، اشرف خراسانی گوید:

به خاک هند چه سنجی دیار ایران را به خاک تیره برابر مکن گلستان را



صلایی خراسانی در اظهار دل‌تنگی به ایران می‌سراید:

عطای هند و لقایش به یک‌دگر هشتم
خدا نصیب کند سیر کشور ایران
(اشرف، ۱۳۹۵: ۱۹۱)

صائب تبریزی هم در مقایسه بین ایران و هند، ایران را بر هند ترجیح می‌دهد:
هند چون دنیای غدار است و ایران آخرت
هر که نفرستد به عقبی مال دنیا غافل است
(صائب تبریزی، ۱۳۶۵: ۵۱۹/۲)

در دوره قاجار با توجه به این‌که سرزمین و مرزهای ایران مورد حمله و تجاوز مکرر روس و انگلیس قرار می‌گرفت، مفهوم ایران‌زمین و ایرانشهر و حدود و ثغور آن از خلال اسطوره و تاریخ دوباره بازنمای شد (ممتحن‌الدوله، بی‌تا: ۲۸۴ و ۲۸۸). از سوی دیگر با توجه به پیشرفت علم جغرافیا، تصور ایرانیان از موقعیت جغرافیایی ایران دگرگون شده بود و ترجمه‌هایی در زمینه علوم جغرافیایی از عصر ناصرالدین‌شاه صورت می‌گرفت، در این زمینه تأثیر زیادی داشت (۴). اعتمادالسلطنه شرح مستوفایی از قاره‌ها و کشورهای عمده جهان و ویژگی‌های آنها و نیز چگونگی تعیین طول و عرض جغرافیایی و مفاهیم نصف‌النهار، قطب و استوا ارائه می‌دهد که نشان‌دهنده اطلاع و احاطه وی نسبت به امور جغرافیایی جهان و تجدیدنظر در جغرافیای سنتی و قدیمی است. با این حال در فصول بعدی، وی از روایت سنتی جایگاه ایران در موقعیت مرکزی جهان و شهرستان‌های ایرانشهر صرف‌نظر نمی‌کند و روایت تقسیم جهان به دست فریدون و نوح را به نقل از بیرونی ذکر می‌کند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۷۷/۱).

به نظر می‌رسد در عصر قاجار با توجه به تأثیرات ایدئولوژی ناسیونالیسم اروپایی بر فعالان سیاسی و اجتماعی آن دوره که مفاهیم مرز و واحدهای سرزمینی مبتنی بر ملیت نقش عمده‌ای در آن داشت، مفهوم وطن و تعلقات مکانی تاریخی ایران، با اندیشه ناسیونالیسم جدید درآمیخت و تأثیر عمده‌ای در تکوین هویت ملی بر جای گذاشت. در آثار تاریخی و دبی این دوره مفهوم وطن و میهن تبدیل به سرزمین ملی شدند و مفاهیم ایرانشهر، ایران‌زمین یا الفرس در قالب کشور و معادل با Country بازنمایی شدند. شعر مشروطه مهم‌ترین عرصه تجلیات این مفاهیم وطنی شد. اشعار عارف قزوینی نمونه روشنی از تجلیات مفهوم سرزمینی ایران تحت تأثیر اندیشه ناسیونالیسم و هویت ملی است:

یک‌باره زمین‌گیر شدم بال‌و‌پریم سوخت
تا آتش عشق وطن افتاد به جانم
(عارف قزوینی، ۱۳۵۶: ۱۹۲)

میانه سرومسر کسی که از سر خویش
گذشت، بگذرد از هر چه جز ز کشور خویش
(عارف قزوینی، ۱۳۵۶: ۱۴۷)

وطن پرست دهد جان خود به راه وطن به حرف یاره و جان دادن زبانی نیست
(عارف قزوینی، ۱۳۵۶: ۲۲۶).

نتیجه گیری

هویت مکانی و سرزمینی در ایران، یکی از ابعاد هویت فرهنگی - اجتماعی ایرانیان است. با وجود تحولات سیاسی و تغییر حکومت‌ها و سلسله‌ها و نیز دگرگونی‌های سرزمینی و سرحدات کشور، همواره دارای تداوم تاریخی بوده است. به عبارت دیگر هویت ایرانی از روزگاران باستان تا عصر حاضر دارای پیوند ناگسستنی با سرزمین و مفاهیم جغرافیایی ایران زمین داشته است. این هویت در اسطوره‌ها و خاطرات مشترک تاریخی در برهه‌های مختلف تاریخی بازگویی و بازتفسیر شده و به حفظ و بازتولید هویت ایرانی کمک شایانی کرده است. هویت مکانی در متون دینی زرتشتی و نیز تاریخ اساطیری همچون تقسیم سرزمینی به دست فریدون و تعلق یافتن ایرانشهر به ایرج و حماسه آرش نمود یافته و این اساطیر در دوره‌های متعدد تاریخی از عصر باستان تا دوران قاجار در منابع تاریخی، جغرافیایی و ادبی بازتعبیر و بازروایت شده و در بازتولید حس مکانی و تعلق سرزمینی نقش بارزی ایفا کرده است. این اسطوره‌ها، کشور ایران را در موقعیت کانونی قرار داده و با تقدس بخشی به خاک و برتری بخشیدن به ساکنان آن، حس مکانی را بیش از پیش تقویت کرده است. واژه ایران علاوه بر اطلاق قومی از همان آغاز بعد مفهومی سرزمینی نیرومندی یافت و اصطلاحاتی چون ایران وئجه، ایرانشهر، ایران زمین، مملکت ایران و غیره تبلور یافت؛ به عبارت دیگر تعلق سرزمینی در ایرانیان از ویژگی‌های اجتماعی - فرهنگی آنان بوده است. از دوران قاجار و با تأثیرات اندیشه ناسیونالیسم، مفهوم وطن و سرزمین در قالب هویت ملی و با ابتنا بر عناصر و منابع تاریخی گذشته بازآفرینی شد.



یادداشت‌ها

- ۱- وندیدا جزئی از اوستاست.
- ۲- به باور پژوهشگران این مرکز انگاری در بین ملت‌های تاریخی کمابیش وجود دارد. علاوه بر ایرانیان، از نظر یونانیان ناف جهان (Omphalos) در دلفی قرار داشت و رومی‌ها شهر روم را رأس جهان (Caut mundi) می‌دانستند (شولتز، ۱۳۹۳: ۵۱).
- ۳- منظور آرش کمانگیر سیاوش کسرایی است.
- ۴- برای نمونه در این باره بنگرید به: پینوک، ویلیام، جام جم، ترجمه فرهاد میرزا قاجار، چاپخانه الله‌قلیخان قاجار، ۱۲۷۲ ق.

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۹۳): *تاریخ اساطیری ایران*، تهران: سمت.
- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن (۱۳۶۶): *تاریخ طبرستان*، به تصحیح عباس اقبال، تهران: پدیده.
- ابن بلخی (۱۳۷۴): *فارسنامه*، به تصحیح منصور رستگار فسایی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- ابن خردادبه، عبیدالله (۱۳۷۱): *مسالک و ممالک*، ترجمه‌ی سعید خاکرند، تهران: مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل.
- ابن رسته، احمد بن عمر (۱۹۸۲): *لیدن*، مطبعه بریل.
- ابن مسکویه، احمد بن علی (۱۳۷۶): *تجارب‌الامم*، ترجمه‌ی ابوالقاسم امامی و علی‌نقی منزوی، تهران: انتشارات سروش و توس.
- احمدی، حمید (۱۳۸۲): «هویت ملی ایرانی؛ چالش‌ها و بایسته‌ها»، *نامه پژوهش فرهنگی*، س ۷، ش ۶، صص ۵۲-۵۵.
- اسدی‌طوسی، ابونصر (۱۳۵۴): *گرشاسب‌نامه*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: کتابخانه طهوری.
- اشمید، کریستین (۱۳۹۳): *نظریه هانری لوفور درباره تولید فضا؛ فضا، تفاوت، زندگی روزمره؛ خوانش‌های هانری لوفور*، ویراستاران کانیشکا گونورد و دیگران، ترجمه‌ی افشین خاکباز و محمد فاضلی، تهران: تیسرا.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی (۲۰۰۴): *المسالک و الممالک*، لیدن.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۴۶): *سنی ملوک الارض و الانبیاء*، ترجمه‌ی جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان (۱۳۶۷): *مرآت البلدان*، به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، انتشارات دانشگاه تهران.
- افروغ، عماد (۱۳۹۴): *فضا و جامعه*، تهران: نشر علم.
- البیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۸۰): *آثارالباقیه عن قرون الخالیه*، به کوشش پرویز اذکایی، تهران: نشر میراث مکتوب.
- اللهیاری، فریدون (۱۳۸۲): «بازنمایی مفهوم هویت ملی در جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۴، ش ۱۵، صص ۶۸-۴۷.

- المسعودی، علی بن حسین (۱۹۷۳): *مروج الذهب و معادن الجواهر*، بیروت: دارالاندلس.
- انوری، اوحدالدین محمد بن محمد (۱۳۴۷): *دیوان*، به اهتمام محمدتقی مدرس، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اینگ، ورونیکا (۱۳۹۴): *بازنگری نقادانه‌ای بر سرشت پیچیده مکان*، ترجمه‌ی ویدا نوروز برازجانی، اطلاعات حکمت و معرفت، س ۱۰، ش ۱۱۲.
- *اوستا* (۱۳۷۱): گزارش جلیل دوستخواه، تهران: مروارید.
- *بندهشن* (۱۳۷۸): ترجمه‌ی مهرداد بهار، تهران: توس.
- بویس، مری (۱۳۹۲): *تاریخ ملی ایرانی؛ تاریخ ایران کمبریج*، ج ۳، قسمت پنجم، ترجمه‌ی تیمور قادری، تهران: مهتاب.
- بیکر، آلن، اچ. (۱۳۹۲): *جغرافیا و تاریخ*، ترجمه‌ی مرتضی گودرزی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- پرتوی، پروین (۱۳۸۷): *پدیدارشناسی مکان*، انتشارات فرهنگستان هنر.
- پینوک، ویلیام (۱۲۷۲ ق.): *جام جم*، ترجمه‌ی فرهاد میرزا قاجار، چاپخانه الله‌قلیخان قاجار.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله (۱۳۷۵): *جغرافیای حافظ ابرو*، به تصحیح صادق سجادی، نشر میراث مکتوب.
- حموی، یاقوت (۱۳۸۳): *معجم البلدان*، ترجمه‌ی علی نقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی (۱۳۷۵): *دیوان*، به تصحیح میر جلال‌الدین کزازی، تهران: مرکز.
- دهقانی، رضا (۱۳۹۰): «هویت ایرانی و تاریخ‌نگاری محلی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۱۲، ش ۴، صص ۱۱۵-۱۴۰.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۸۳): *اخبار الطوال*، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- رشیدالدین همدانی، خواجه فضل‌الله (۱۳۵۸): *سوانح الافکار رشیدی*، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ----- (۱۳۷۳): *جامع التواریخ*، به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.
- رلف، ادوارد (۱۳۹۰): *حس مکان*، ترجمه‌ی جلال تبریزی، ناشر جلال تبریزی.
- شریفی، محمد؛ رامشت، محمدحسین؛ رفعیان، مجتبی؛ قویدل، یوسف (۱۳۹۲): *هویت مکان و ادراک آن با رویکرد ژئوسستمی*، جغرافیا و برنامه‌ریزی محیطی، س ۲۴، ش ۲، صص ۲۲-۱.
- شفیع‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۹): «تلفی قدما از وطن»، *بخارا*، س ۱۲، ش ۷۵، صص ۴۵-۱۵.
- شکوئی، حسین (۱۳۸۱): *اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا*، ج ۱، مؤسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- شهبازی، شاپور (۱۳۹۵): *تاریخ ایده ایران: هویت ایرانی در دوره هخامنشی و اشکانی، در هویت ایرانی*، احمد اشرف، نشر نی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵): *تاریخ طبری*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پابنده، تهران: اساطیر.
- عارف‌قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۵۶): *کلیات دیوان عارف قزوینی*، به کوشش عبدالرحمن سیف‌آزاد، تهران: امیرکبیر.
- علم، محمدرضا؛ جودکی، محمدعلی (۱۳۹۳): «هویت ایرانی در اندیشه تاریخ‌نگاری ابن‌بلخی»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، س ۶، ش ۲۲، صص ۵۲-۲۱.
- عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد (۱۳۲۳): *دیوان*، به کوشش یحیی قریب، تهران: شرکت طبع کتاب.
- فرای، ریچارد (۱۳۷۱): «هویت ایران در دوره باستان»، *ایران نامه*، س ۱۲، ش ۴، صص ۴۳۷-۴۳۱.
- فرخی‌سیستانی (۱۳۶۳): *دیوان*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.



- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۴): *شاهنامه*، تهران: هرمس.
- فلاح، محمدصادق (۱۳۸۵): «مفهوم حس مکان و عوامل شکل دهنده آن»، *هنرهای زیبا*، ش ۲۶.
- قطران تبریزی، ابومنصور (۱۳۳۳): *دیوان*، تصحیح محمد نخجوانی، بی‌جا: کتاب‌فروشی حاج ابراهیم حقیقت.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۹۱): *ایرانیان*، ترجمه‌ی حسین شهیدی، تهران: مرکز.
- *کارنامه اردشیر بابکان* (۱۳۵۴): ترجمه‌ی بهرام فره‌وشی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد (۱۳۴۸): *تاریخ الجایتو*، به اهتمام مهین همبلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کزنگ، مایک (۱۳۸۳): *جغرافیای فرهنگی*، ترجمه‌ی مهدی فرخ‌لو، تهران: سمت.
- کیکاووس بن اسکندر، عنصرالمعالی (۱۳۴۵): *قاپوس‌نامه*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳): *زین الاخبار*، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: چاپخانه ارمغان.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷): *تجدد و تشخیص*، ترجمه‌ی ناصر موفقیان، تهران: نی.
- لمبتون، آن. (۱۳۷۲): *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه‌ی یعقوب آژند، تهران: نی.
- لوفور، هانری (۱۳۸۹): *تولید فضا*، ترجمه‌ی محمود عبدالله‌زاده، تهران: مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران.
- مارکوارت، ژوزف (۱۳۶۸): *وه‌رود و ارنگ (جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی)*، ترجمه‌ی داود منشی‌زاده، تهران: انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- ----- (۱۳۸۳): *ایرانشهر در جغرافیای بطلمیوس*، تهران: طهوری.
- محمدملایری، محمد (۱۳۷۹): *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*، تهران: توس.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۳۶): *نزه القلوب*، به کوشش محمد دبیرسیاقی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۵): *التنبیه و الاشراف*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱): *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه‌ی علی‌نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
- ممتحن‌الدوله، میرزا مهدی‌خان (بی‌تا): *مآثر مهدیه*، نسخه خطی کتابخانه ملی به شماره ۱۶۸۶ ف.
- مویر، ریچارد (۱۳۷۹): *درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی*، ترجمه‌ی دره میرحیدر، تهران: نشر سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- نظامی گنجوی، ابو محمد الیاس (۱۳۳۶): *خمسه حکیم نظامی گنجوی*، تهران: کتاب.
- نیولی، گرادو (۱۳۹۵): *شکل‌گیری ایده ایران و هویت ایرانی در ایران باستان*، تهران: نی.
- *وندیاد* (۱۹۴۸): ترجمه‌ی سیدمحمدعلی حسینی، بی‌جا: چاپ صحیفه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره ثبت ۵۷۵۸۸.
- *یشتها* (۱۳۴۰): ترجمه‌ی ابراهیم پورداوود، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- Mayhew, Susan (2009); *A Dictionary of Geography*, Oxford, Oxford university.
- Stedman, R. (2002); "Toward a Social Psychology of place: Predictive behavior from place-based cognitions", *Attitudes and identity, Enviromental Behavior*, No 34, PP 561-581.